

ترقش دل

به چهار یار با صفا قسم که از روزی که نطقان و انانسر های رادیو و تلویزیون درین کشور نوشته ها را به "خوانش" گرفته اند، دلک ما هم به "ترقش" رسیده و زهره ام به "کفش". در واقع، این خاریست که آنها در سینه ما به "خلش" گرفته اند. آنها با وجود این همه کوششهای وزارت معارف برای تدریس سواد حیاتی، دیگر اصلاً نوشته ها را نمی خوانند. بلکه آن ها را به "خوانش" می گیرند. بلی، آن مصدر مادر مرده، (خواندن) که در آغاز وحی قرآنی با یکی از مشتقات آن به شکل (اقراء یعنی بخوان) صورت گرفته، اکنون جای خود را به کلمه بدیعۀ، "خوانش" به "سپردش" داده و خودش رهسپار قاموس بی سوادان گشته است.

یک بار خواستم تا ساطور بدست گرفته و این سینه پر کینه را به "درش" بگیرم تا خون از آن "فورش" نموده و زمین و زمان را به "پوشش" بگیرد. اما، حوصله کردم و با "گویش" (لاحول والله الا بالله) خود را به این قناعت دادم که باید زبان قلم برای "گفتش" مکنون دل، میکرفون بهتری باشد. لهدا، ساطور را به قلم تبدیل نموده و سطور ذیل را به "نوشتش" گرفتم. اگر اولیای امور وزارت اطلاعات و فرهنگ درین مورد چشم خود را به "بندش" گرفته اند، امید که این درد دل من از جانب شما خواننده عزیز به "پذیرش" بگراید.

من برای روشن شدن موضوع، اولتر و قبل از همه برای "یافتش" ریشه کلمه "خوانش" شروع به "پالش" آن در صفحات لغت نامه دهخدا، فرهنگ عمید و فرهنگ معین نمودم. هر قدر که یازش من برای "یافتش" آن عمیق تر گردید، به همان اندازه شاهد مقصود از آغوشم به لغزش گرایش نمود. دلم سخت بحال این زبان بیچاره سوزش گرفت و با خود گفتم که این یک مشت گوینده تازه بکار رسیده که سرنوشت زبان ما در "گروش" آنها افتاده است، چطور به خود حق می دهند که با "کشش" خود سرانۀ لغات و واژه های جدید در زبان ما یک دکتاتور فرهنگی را بر سر ما به "کوبش" بگیرند؟ آخر اینها این کلمه "خوانش" را از کجا به "پدیدش" گرفته اند؟ مگر عقل شان این نکته را به "گیرش" نمی گیرد که "نو آورش" لغات در زبانهای ملتها یا از اثر تحولات ناشی از "کاربردش" آنها در طی سالیان و قرون دراز- و بصورت استحالوی، به "سازش" گرفته می شود، و یا هم نویسندگان و خطیبان زبر دست چون شکسپیر، چرچل، سیسرو و برتراند رسل با استفاده از موقف خود در جوامع، لغات جدید را در هزینه زبان ها به "نهش" می گیرند.

اولی (شکسپیر) را میگویند که ده در صد تمام لغاتی را که در نوشته هایش بکار برده، از "سازش" خود او بوده. چرچل نو آور لغاتی از قبیل "شرق میانه" و "پرده آهنین" بوده و کلمه "بین المللی" از "ساختش" مغز برتراند رسل است.

بنام شست انانسر های محلی خود را که علی الرغم "کمش" و "نا رسایش" شان در دانش گرامر روزمره فارسی، در "سازش" لغات جدید، دست شکسپیر را از عقب به "بستش" گرفته اند. آخر سازش لغت جدید نیز خواهش لب و لونجه را دارد که هر شخص میکروفون بدست و کمره به پیش "داشتش" آنرا ندارد. بهتر است یکی به اینان "فهمش" بدهد کاربرد اصطلاحات "تشکری نمودن" و "ماین یک اسلحه [سلاح؟] خطرناک است" چرا جواز ندارند؟

یا این که افعال متعدی عربی که بر وزن (افعال) و (تفعیل) میباشند، چرا به پس آوند هایی از قبیل نمودن، ساختن، یافتن و غیره ضرورت ندارند (بصورت مثال، کلمه تشکیل خودش به معنی شکل دادن بوده و "تشکیل دادن" درست نیست. تبدیل به معنی بدل نمودن است و کار برد "تبدیل نمودن" جواز ندارد. ادغام به معنی مدغم ساختن است و غیره). هم چنین، ترکیب (این چنین) جواز ندارد زیرا خود کلمه (چنین) از (چون) و (ین) که مخفف (این) است ساخته شده.

حالا اندکی فضل فروشی: از نظر دستور زبان ما، مصادر از نظر کیفیت به سه دسته تقسیم میشوند: (۱) مصدر اصلی که ریشه فارسی دارند مثل خوردن، نوشتن، زدن و غیره. (۲) مصدر جعلی که حروف (دن) و (تن) مصدری در آخر کلمات خارجی پیوند می شوند مثل از کلمات عربی رقص، فهم، طلب و بلع مصادر رقصیدن، فهمیدن، طلبیدن و بلعیدن. از کلمات ترکی قاپماق، چاپماق و تپماق، مصادر قاپیدن، چاپیدن و تپیدن. هم چنان در فارسی افغانی از کلمه اردوی (چلانا) مصدر چلیدن ساخته شده (*). (۳) مصدر مقتضب (بریده) که چنین مصادر در همه حالات و زمانها قابل تصریف نمی باشند. مثل مصدر (هشتن) به معنی ماندن که در زمان ماضی مثل (هشتم) و (هشتمه بودم) مستعمل بوده اما فعل مضارع ندارد. مثلاً نمی توانیم بگوییم که (می هشتم). هم چنان است مصدر (تافتن) که از آن فعل (می تافم) ساخته نمی شود.

کلمه "**خوانش**" اگر در زبان فارسی مجاز می بود، به خاطر اینکه در فعل (خواندن) حروف (د) و (ن) آن به حرف (ش) به "بدلش" گرفته شده، یکی از اشکال (حاصل مصدر) می بود. حاصل مصدر نیز یک خاصیت مقتضبی دارد. به این معنی که همه مصادر را نمی توانیم تنها با تعویض حروف (تن) و (دن) آن با حرف (ش) به حاصل مصدر مبدل نماییم. مثلاً از مصادر خواستن، نهادن، خفتن و خاستن نمی توانیم کلمات خواستش، نهادش، خفتش و خاستش بسازیم. مگر اینکه به فحوای داستان مشهور که "ما که کردیم، خوش شد" عمل نماییم.

اما نجویون مایکرفون سالار ما اصلاً متوجه نیستند که با این نو آوری های خود چه بلای بر سر این زبان بیچاره آورده اند. مخصوصاً در خانه ما هم اکنون یک طامات صغرابی بر پا گردیده است. نوکر زنانه ما وقتی می خواهد کالا را به "شستش" بگیرد، اولاً آنرا با آب صابون به "شفتش" گرفته و بعد از "شپلش" همه را بر روی تناب به "اویختش" می گیرد. خلیفه آشپز نیز برای اینکه از دیگران پس نه مانده باشد، غذا را از دیگ در کاسه به "کشش" می گیرد و حتی سگ ما هر باری که می بیند حقوق مدنیش درین خانه پامال گردیده، به باغچه رفته و همه گلها را از بیخ و ریشه به "کنش" می گیرد.

پیشنهادی که از نقطه "دیدش" این احقر معقول می نماید این است که معاش این گروه گویندگان را که "فرهیختش" پرهیز از "پازش" به لغات "زور آباد" را ندارند، به پول جنبش بپردازیم تا بدانند که یک من نان چد فطیر است. و اگر صلاح کار درین هم نبود، ناچار به گفته ذیل شاعری سر به "نہش" بگیریم:

"تپش"، "سوزش"، در خاک و خون "غلنش" و "مردش" (***) - به حمدالله که درد عاشقی چاره ها دارد
ازینکه شما خواننده عزیز این چند نکته بی سر و پا را به "خوانش" گرفتید، کمال امتنان را دارم. الله یاور.

(*) در فارسی ایرانی (چلیدن) به معنی (شپلیدن) است که من بعد باید آنرا "شپلش" بخوانیم.

(**) اصل این مصراع چنین است: تپیدن، سوختن، در خاک و خون غلنیدن و مردن.